

اولین ورود من نیز در افغانستان سال ۱۳۸۳ بود. بعد از مدتی احساس کردیم که ظرفیت‌های عظیمی در افغانستان وجود دارد و ما می‌توانیم با استفاده از این ظرفیت‌ها و تجاری‌سازی که در دوران مهاجرت و توانمندی‌های علمی که به دست آوردیم، بتوانیم برای بهبود شرایط افغانستان به هر حال مؤثر باشیم. من در آن زمان در عین حال دانشجوی کارشناسی ارشد در دانشگاه تربیت مدرس هم بودم. بعد از مدت کوتاهی متوجه شدیم که افغانستان بیش از اینکه یک ظرفیت ارزشمند و امیدوارکننده برای همه مردم افغانستان باشد، بیشتر برای طیف خاص دارای تفکرات کاملاً غربی است. احساس کردیم بیش از اینکه تخصص و تعهد به وطن اهمیت داشته باشد، زمینه برای کسانی مساعدتر بود که دو پاسپورته بودند، زبان انگلیسی می‌دانستند یا از غرب آمده بودند. به مرور زمان این موضوع برای ما بیشتر تثبیت شد که افغانستان بعد از حوادث یازدهم سپتامبر در همین ۲۰ سال افغانستانی نبود که برای همه اقشار و مخصوصاً نسل جوان تحصیل‌کرده و متعهد افغانستان زمینه فراهم باشد، برای یک طیف خاصی بود. آرام آرام تا زمان حکومت آقای غنی دیگر کاملاً برای ما واضح شد کسانی فقط می‌توانند اینجا رشد کنند و به هر حال ظرفیت‌های سیاسی را اشغال کنند و ظرفیت‌های اقتصادی را به دست بیاورند که اولاً باید حتماً توسط یکی از سفارتخانه‌های خارجی و ترجیحاً غربی تأیید شده باشند، سفارش شده باشند اما اینکه تخصصی دارند یا ندارند، اهمیتی نداشت؛ مثلاً رئیس شورای امنیت افغانستان جوانی انگلیسی‌امریکایی بود، خانمش امریکایی، خودش انگلیسی و درحالی که کامپیوتر خوانده بود، تمام صلاحیت نظامی و امنیتی افغانستان در آن شرایط حاد در اختیارش قرار داشت. کسی که در رأس سکتور سیاسی و ملکی و اداری افغانستان بود یک جوانی بود که خانه‌اش در هتل اینترکانتیننتال بود. کسی که با یک برگ می‌آید و خانه‌اش در هتل است یعنی هیچ تعلق خاطری به اینجا ندارد، مسافر است و می‌تواند در آینده نزدیک برگردد. ما با دنیایی از امید، از دنیای مهاجرت برگشتیم و حاضر بودیم با تمام ظرفیت‌های خود در اختیار وطن خود باشیم و این خانه را آباد کنیم و در این خانه زندگی کنیم و به هر حال از بودن در این سرزمین لذت ببریم اما حاکمان افغانستان مخصوصاً در دوره حکومت آقای غنی، به صورت مستقیم و بدون هیچ تعارفی توسط سفارتخانه‌های خارجی و مخصوصاً سفارت امریکا گماشته می‌شدند، نه انتخابات اهمیت داشت، نه رأی مردم اهمیت داشت، نه نظر مردم اهمیت داشت و نه این افراد کسانی بودند که در یک کشور اسلامی زندگی کرده بودند؛ حتی نماز خودشان را یاد نداشتند.

آیا فقط این جریان در بدنه دولت بود یا در پارلمانی که شما حضور داشتید، نیز افراد متعلق به سفارتخانه‌ها انتخاب می‌شدند؟

بحث من بیشتر در حوزه قوه مجریه بود، اما در پارلمان افغانستان انصافاً انتخابات مجلس دوره پانزدهم خوب بود؛ یعنی کسانی که انتخاب شده بودند معلوم بود مردم بر اساس یک درک و بینش سیاسی انتخاب کرده بودند. چهره‌هایی شاخص بود، مثلاً از مرحوم استاد ربانی بود تا آقای محقق، آقای قانونی، استاد سیاف. در دوره شانزدهم هم که ما کاندیدا بودیم تقریباً همین ترکیب بود و مجلس، وزین بود. اما متأسفانه به مرور زمان انتخابات‌هایی که برگزار می‌شد کاملاً توسط حکومت و با حمایت سفارتخانه‌های خارجی و به طور مشخص سفارت امریکا دستکاری شد و عملاً در پارلمان دوره هفدهم -که سقوط کرد- هیچ انتخاباتی وجود نداشت. رئیس اداره امور ریاست جمهوری، نزدیک‌ترین شخص به آقای غنی، دفتری در دست گرفته بود و در همان جا هم پيسه^[۱] می‌گرفت، هم متأسفانه برخی را از